

# رازهای پرنسس دو کادینیان

اونوره دو بالزاک

صحنه‌هایی از زندگی پاریسی

ترجمه‌ی مریم خراسانی



نترجمه

جهان کلاسیک

در پی فجایع انقلاب ژوئیه<sup>۴</sup>، که به نابودی اموال آریستوکرات‌های وابسته به دربار پادشاهی منجر شد مادام پرنسس دو کادینیان ورشکستگی کامل خانواده‌اش، که نتیجه‌ی ولخرجی‌های خودش بود، بازپرکی به گردن حوادث سیاسی انداخت. شاهزاده همراه با خاندان سلطنتی فرانسه را ترک گفت و شاهدخت را در پاریس تنها گذاشت. بدهی شاهزاده چنان زیاد بود که حتی با فروش املاک و دارایی‌های قابل فروشش هم قادر به پرداخت آن نبود، و از آن‌جا که ادای این قروض تنها بر ذمه‌ی شاهزاده بود و او هم از فرانسه رفته بود، شاهدخت از تعرض مصون مانده بود. عایدی تخصیصی از «حق ماژورا»<sup>۵</sup> هم مصادره شده بود. باری امور مالی این خاندان کبیر اشرافی به اندازه‌ی اعقاب ارشد خاندان بوربن به هم‌ریخته و نابسامان شده بود.

این زن، که با نام اولش یعنی دوشس دو موفرینیوز شهره‌ی خاص و عام بود، خط‌مشی عاقلانه‌ای اختیار کرد و آن زندگی در انزوایی کامل و خودخواسته بود تا با این ترفند گذشته‌اش از اذهان عمومی پاک شود. پاریس در گیرودار سیلابی از حوادث سرگیجه‌آوز روزگار می‌گذراند و بدین سان دیری نباید که دوشس دو موفرینیوز که در لفاف لقب جدید، پرنسس دو کادینیان، مستور مانده بود از یادها رفت. لقب جدید برای اغلب صاحب‌منصبان تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ی انقلاب ژوئیه نامی ناشناس و مجهول بود.

لقبِ دوک بلندمرتبه‌ترین لقب اشرافی در فرانسه است که حتی از عنوان شاهزاده

هم برتر است، هر چند اگر نظریه‌ی نشان‌شناسی<sup>۶</sup> را دور از هرگونه سفسطه مطمح نظر قرار دهیم، عناوین و القاب به‌هیچ‌وجه بر مزیت خاصی انگشت نمی‌گذارند و بر تساوی کامل بین نجیب‌زادگان دلالت دارند. در روزگاران پیشین نیز خاندان پادشاهی فرانسه نهبان این مساوات تحسین‌برانگیز بوده‌اند؛ و در زمانه‌ی ما نیز این برابری همچنان پابرجاست و شاهان مراقب‌اند تا دست‌کم در نام‌گذاری اولادشان به لقب ساده‌ی کُنت قناعت کنند. به لطف همین نظام بود که فرانسوای اول، القاب اشرافی فاخر را که شارل‌گن<sup>۷</sup> پُر جلال و جبروت برای شخص خود منظور کرده بود، از میان برداشت و در پاسخ به وی، این لقب را پای امضایش گذاشت: فرانسوا، سینیور وانو<sup>۸</sup>. تازه لویی یازدهم پا را فراتر گذاشت و دخترش را به عقد نجیب‌زاده‌ای درآورد که لقب اشرافی نداشت، و آن کسی نبود جز پی‌یر دو بوژو<sup>۹</sup>. لویی چهاردهم<sup>۱۰</sup> چنان دمار از روزگار نظام فتودالی درآورده بود که احراز لقب دوک در دوران حکمرانی‌اش غایت خوشبختی آریستوکرات‌ها و امتیازی به‌شدت رشک‌برانگیز بود.

باین حال، تنها دو یا سه دودمان شاهی در فرانسه سراغ داریم که سابق بر این املاک و قصرهای بسیاری در تملک خود داشته و بسیار متمول و به‌مراتب بلندپایه‌تر از دوک‌ها بوده‌اند. دودمان شاهی دو کادینیان خاندانی است منحصر به فرد؛ خاندانی که فرزندان ذکور ارشدشان عنوان اشرافی دوک موفرنیوز را یدک می‌کشند و باقی‌شان به لقب ساده‌ی شوالیه‌ی دو کادینیان اکتفا کرده‌اند. همانند دو شاهزاده‌ی سابق خاندان شاهی روان<sup>۱۱</sup>، شاهزاده‌های دو کادینیان نیز در خانه‌ی خود از امتیازات یک شاه برخوردار بودند و بارعام می‌دادند و می‌توانستند گماشتگان و نجیب‌زادگان چندی را به خدمت بگمارند. این توضیحات را بر خود لازم می‌دانم، هم برای پاسخ‌گویی به انتقادات ابلهانه‌ی آنانی که چیزی بارشان نیست و هم برای بررسی مسائل مهم دنیای اشراف، که بنابر اقوال روبه‌افول است، و بی‌شمار مردمان انقلابی که بی‌آن‌که درکش کنند، برای سرنگون کردنش به پا خاسته‌اند.

نشان این خاندان سپری است زرین با پنج شاخه‌ی خاکستری، بی‌سمبل نگه‌دارنده و بی‌شرابه، مزین به تاجی با تزیینات کامل در بالا، که در قلب آن شعار «به یادم آور» نقش بسته است. امروزه سیل عظیم خارجی‌هایی که به پاریس هجوم می‌آورند و

ناآگاهی تقریباً فراگیر مردمان از دانش نشان‌شناسی سبب شده تا لقب پرنس سرزبان‌ها بیفتد. پرنس‌های واقعی زمین‌داران و ملاکان بزرگی هستند که با عنوان والا حضرت<sup>۱۲</sup> خطاب می‌شوند. نفرت اشراف فرانسه از لقب پرنس و دلایلی که به موجب آن لویی چهاردهم عنوان دوک را بر پرنس مقدم شمرده بود، مانع شد تا دولت فرانسه به تعدادی از خانواده‌های پرنس ساکن فرانسه لقب والا حضرت اعطا نماید، البته به‌استثنای شاهزادگان ناپلئون‌ها. و از این‌روست که پرنس‌های کادینیان، به لحاظ نام و عنوان، در مقایسه با دیگر پرنس‌های قاره‌ی اروپا مقام و منزلت نازل‌تری دارند.

اعضای محفل معروف به حومه‌ی سن ژرمن، از شاهدخت با نوعی توداری احترام‌آمیز حمایت می‌کردند، و این همه به پاس نامش بود، نامی که همواره احترام برمی‌انگیزد، و به پاس داشت محنت‌هایی بود که از سر گذرانده بود، هر چند که دیگر حرفی از آن به میان نمی‌آوردند، و همچنین در تجلیل از زیبایی‌اش بود، تنها مایه‌ای که از روزگاران ناز و تنعم سپری شده‌اش بر جای مانده بود. اعیان و اشراف، که در ایام گذشته اوزینت‌بخش مجالس‌شان بود، حال روش او را در عزلت‌گزینی خوش‌تر داشتند و از این بابت قدردان وی بودند. ذوق سلیم شاهدخت در انتخاب این روش، بیش از هر زن دیگری، نشانه‌ی ایثاری عظیم بود. در فرانسه اقدامات مهمی که از افراد مشهور سر می‌زند آن‌قدر با زتاب گسترده‌ای دارد که پرنسس، با این گوشه‌نشینی، تمام منزلتی را که در اوج شوکت در بین مردم از دست داده بود دیگر بار به دست آورد.

شاهدخت از دوستان قدیمی‌اش تنها یک تن را می‌دید و او کسی نبود جز مارکیز دسپار؛ دیگر نه به مهمانی‌های بزرگان می‌رفت و نه به جشن‌ها. شاهدخت و مارکیز اول صبح محرمانه یکدیگر را ملاقات می‌کردند. وقتی شاهدخت به قصد صرف شام به خانه‌ی دوستش وارد می‌شد، مارکیز در خانه را قفل می‌کرد. مادام دسپار برای شاهدخت سنگ تمام گذاشت: لُژ تئاترش را در بولوار ایتالیایی‌ها عوض کرد و از طبقات اول سالن نمایش به طبقه‌ی هم‌کف تماشاخانه تغییر مکان داد، طوری که شاهدخت دو کادینیان بی‌آن‌که دیده شود به تئاتر می‌رفت، و بی‌آن‌که شناخته شود خارج می‌شد. اغلب زن‌ها از این ظرافت زیرکانه بهره‌ای نبرده‌اند، یعنی همانا از لذت به دنبال کشیدن رقیب سابق که حالا به سراشیبی ذلت فروغلتیده و آن دیگری که خودش را منجی جا